

## واکاوی جایگاه قناعت و کارکردهای آن در مثنوی معنوی با تکیه بر تعالیم اسلامی

حسین دولت‌دوست\* / حسنعلی بختیاری نصرآبادی\*\*  
محمدحسین حیدری\*\*\* / محسن محمدی فشارکی\*\*\*\*

### چکیده

هدف اصلی از این پژوهش، واکاوی جایگاه قناعت و کارکردهای آن در مثنوی معنوی با تکیه بر تعالیم اسلامی است. بدینوسیله از روش تحقیق بنیادی، استنادی بهره گرفته شد. در این راستا و با توجه به رابطه عمیق میان رشته‌ای که در حوزه‌های علوم انسانی و به‌طور اخص علوم دینی و ادبیات فارسی احساس می‌شد و خلأ مطالعاتی در باب نگارش حاضر، ضمن مطالعه عمیق مثنوی مولوی به عنوان یکی از متون ادبی فاخر و شاخص عرفانی و اخلاقی و تطبیق آن با تعالیم اسلامی با بهره‌گیری از روش تحقیق بنیادی، استنادی کارکردهای مشترک درباب جایگاه قناعت استخراج گردید. عامل حیات طیبیه، عزت آفرینی، گنج حقیقی در مقابل فقر، تقابل با خساست و حرص، عامل شادی و آرامش واقعی و محور ترکیبی توکل، رزق و رضایت، از مهمترین مؤلفه‌های کارکردی مشترک است.

### واژگان کلیدی

قناعت، مثنوی معنوی، تعالیم اسلامی، مولوی، اخلاق.

h.nasrabadi@edu.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۵

\* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.

\*\* استاد دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول).

\*\*\* دانشیار، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.

\*\*\*\* دانشیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۱

## طرح مسئله

به یقین کسب آرامش و احساس رضایتمندی، مهم‌ترین نیاز انسان ظاهراً انسان همیشه در پی رسیدن به آرامش و خوشبختی بوده و الان هم است. در وضعیت نابسامان اخلاقی جهان امروز، شاهد معضلات اخلاقی گوناگونی هستیم که یکی از بارزترین آنها مصرف‌گرایی افراطی، میل شدید به مال‌اندوزی و انباشت سرمایه است. در این بین می‌توان از یکی از وظایف ذاتی نظام تعلیم و تربیت در حوزه اخلاق و لزوم تلاش برای مقابله با ردایل اخلاقی و ترویج صفات پسندیده‌ای چون «قناعت» یاد کرد. در این راستا، ادبیات فارسی به‌مثابه منبعی غنی برای استخراج آموزه‌های تربیتی، از جمله جایگاه قناعت است، به‌عبارتی می‌توان برخی از آثار شاعران در ادبیات فارسی را، آینه تمام‌نمای تعالیم اخلاقی و تربیتی قلمداد نمود.

بزرگان ادب فارسی، غالب شاهکارهای خود را با بهره‌گیری از فرهنگ اسلامی و آموزه‌های قرآنی خلق کرده‌اند. در این بین «قناعت» از جمله مفاهیم اخلاقی و تربیتی‌ای است که شاعران، هر کدام به شیوه‌ای بدان اشاره کرده‌اند. مولوی به گواهی آثارش، نظرگاهی دینی دارد و از همین روی است که آشنایی با آیات و روایات و تسلط بر آموزه‌های دینی را در آثار وی قابل ستایش می‌بینیم. مولوی از جمله شاعرانی است که در داستان‌های خود با بهره‌گیری از شیوه‌های عالمانه و با تکیه بر عنصر اخلاق، فرهنگ اسلامی را به خواننده تعمیم می‌دهد و در تمام پندهایی که لابه‌لای حکایت‌ها بیان می‌کند، عزت و شرافت انسان را مدار اندیشه‌ورزی‌های خود قرار می‌دهد. «مثنوی معنوی او شاید به‌گونه‌ای روح گمشده جهان او باشد. جهانی که بدون معنویت، در حال رفتن به سمت نابودی ارزش‌های بشری است». (استعلامی، ۱۳۹۴: ۳۶/۱)

جستار حاضر بر آن است تا از زاویه اخلاق و فرهنگ اسلامی به مقوله قناعت‌پیشگی و کارکردهای آن در مثنوی معنوی بپردازد. در این راستا، پژوهش‌هایی در مورد مفاهیم ریاضت، حرص و دیگر ردایل و فضایل اخلاقی در مثنوی معنوی، انجام شده‌است؛ نوروزپور (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «حرص و طمع در مثنوی مولوی و مقایسه در آن با چهار اثر در حوزه ادبیات تعلیمی» (قابوس‌نامه، کیمیای سعادت، رساله قشریه، اخلاق ناصری)، بدین نتیجه رسیده است که: در قیاس با دیگر کتاب‌ها که بر جنبه‌های اجتماعی و فردی طمع تأکید کرده‌اند یا به جنبه ثواب و عقاب اخروی، مولوی با نظر به پیچیدگی‌های روان آدمی و جذابیت تمایلات نفسانی، جنبه‌های گوناگون طمع را بررسی کرده و نفسانیات و به‌ویژه طمع در آفاتی برای شناخت و سلوک عرفانی دانسته است.

بارانی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «مثنوی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی»، به‌اختصار مواردی از فضایل تربیتی از جمله: اخلاق خوب، علم آموزی و در یک بیت نیز از قناعت سخن می‌گوید، اما در مورد جایگاه قناعت در مثنوی معنوی و در گامی فراتر، تطبیق آن با آیات و روایات دینی و متعاقب آن استخراج کارکردهای گوناگون، هیچ‌گونه پژوهشی صورت نگرفته است. در این مقاله سعی بر آن است به این مهم پرداخته شود.

روش تحقیق حاضر، بنیادی - استنادی و مبتنی بر داده‌های دینی، ادبی و تربیتی است این روش به پژوهشگر کمک می‌کند تا روابطی که میان حقایق در دنیای ممکن وجود دارد از جمله روابط پیوندی میان گزاره‌های موجود در شالوده یک متن منسجم، روابط میان ارجاعات در یک متن، روابط میان متن و سند را کشف کند. (آقاجانلو، ۱۳۸۷: ۴۰) هدف از نگارش حاضر در قالب این روش، آن است که ضمن الهام‌گرفتن از کتاب وحی الهی و روایات دینی معتبر، در زمینه گسترش فرهنگ اسلامی، با تبیین اشعار ویژه قناعت در مثنوی معنوی و تأکید بر ارزش‌های اخلاقی، تأثیر فرهنگ دینی بر دیدگاه مولوی را با رویکرد تطبیقی موردتأمل قرار دهد، در راستای ضرورت این نگارش باید گفت با توجه به تخصصی شدن رشته‌های تحصیلی، ناخودآگاه اندیشه انسان‌ها هم مرزبندی شده است. هر علمی تا جایی به تحلیل مسائل می‌پردازد که در حدود مرز آن علم قرار دارد. درحالی‌که موضوع اصلی رشته‌های علوم انسانی «انسان» است و یکی از صفات برجسته انسان، اخلاق است. ازسویی فضایل اخلاقی از ارکان اساسی سعادت بشر و مایه تعالی و تکامل مادی و معنوی است. در این راستا آثار گران‌بار ادب پارسی، بسیار غنی و پر بار است، خاصه اگر معنویات نیز قرین آن باشد. وقتی در ادبیات از احساس و اندیشه و بیان آن صحبت به بیان می‌آید، بی‌ارتباط با رفتارهای او که در علوم تربیتی مطرح می‌شود و یا با اعتقادات او که در علوم دینی مطرح می‌شود، نیست. بنابراین وقتی با اثری مانند مثنوی سروکار داریم اگر با دیدی صرفاً ادبی آن را بررسی کنیم، آن را

## 1. Contements.

محدود ساخته‌ایم. پس بررسی کوتاه این سمبل اخلاقی، به یادآوردن فضیلت‌هایی است که گاه مورد فراموش قرار می‌گیرد و باید آنها را برای وجود سرگشته انسان تداعی کرد. از آنجایی که هیچ متن بلند مستقلی که به موضوع این پژوهش بپردازد در دست نبود، نگارنده را برآن داشت تا با روش شناختی دقیق موضوع و نسبت‌های ممکن، تا حدتوان این خلأ مطالعاتی را پرکرده و بیش‌ازپیش، ارزش‌های گران‌بهای مثنوی معنوی را در تبیین مفاهیم تربیتی، اخلاقی و دینی مبرهن ساخته و گامی هرچند اندک را در معرفی جایگاه واقعی قناعت و جلوگیری از سوء برداشت‌های احتمالی، بردارد.

### مثنوی، زبان تعالیم اخلاقی

جلال‌الدین محمد بلخی ملقب به مولانا، شاعر سترگ قله‌ی عرفان که در آغوش معارف اسلامی نشو و نما کرده است و با طرح ناب‌ترین و ظریف‌ترین اشارات اخلاقی در قالب نثر و به‌ویژه نظم، جهان تازه‌ای را فراروی طالبان خود گشوده‌است. «او آن‌چنان در بحر غریب است که گاهی لفظ را فدای معنی می‌کند و با طرح داستان‌ها و حکایت‌هایی با ساختار ذهنی خود و با دخل و تصرفی خلاقانه، بدیع‌ترین و شیواترین مفاهیم عالی اخلاقی، تربیتی را در عرفان ناب در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد.» (استعلامی، ۱۳۹۴: ۳۶/۱) مولوی، تصویرگری ماهر است که با به‌خدمت گرفتن لفظ تابلوهایی زیبا از مسائل اخلاقی و تربیتی را در معرض دید همه قرار می‌دهد. او بسان غواصی چیره‌دست، به عمق دریای عرفان و فرهنگ اسلامی فرو می‌رود، اگرچه نمی‌دانیم از کجا سر درمی‌آورد. و به قول حافظ:

عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کند  
سر فرو بردم در آنجا که تا کجا سر بر کم.

(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۱۱)

«مثنوی معنوی، از دیدگاه پژوهشگران، بزرگترین حماسه روحانی بشریت است که خداوند برای جاودانه کردن فرهنگ ایرانی، آن را به زبان پارسی هدیه کرده است و هنوز بشریت در نخستین پله‌های شناخت این اثر ژرف و بی‌همتاست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۷) مثنوی مولانا، اثری تعلیمی و نافع است که با پیام‌های خاص اخلاقی، آدمی را به‌سوی مدارج عالی رهنمون می‌شود. مولانا با صحنه‌پردازی‌های بدیع از مسائل جزئی روزگار، نتایج سودمندی می‌گیرد؛ به‌طوری‌که به جهان ملال‌آور چهره‌های نو می‌بخشد و ایمان را تقویت می‌کند.

### مفهوم قناعت

دانشمندان، قناعت را در لغت به‌معنای اندک اکتفا کردن و راضی بودن از امور گذران دنیوی دانسته‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶: ۲۹۴)

قناعت صفت نیکی است که باعث می‌شود که انسان از عزت نفس و وجدان شریف و اخلاق نیکو برخوردار باشد. شخص قانع، غنی‌ترین مردم است چراکه حقیقت غنا یعنی عدم نیازمندی به مردم و قانع، راضی و خشنود است و آنچه خدا به او روزی داده است را کافی می‌داند و پس فقط درخواست می‌کند. به‌همین جهت است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «القناعه تفتی»؛ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰: ۲۲) قناعت توانگری می‌آورد.

قناعت یک حالت نفسانی است که تمام صحنه‌های زندگی انسان را شامل می‌شود و گستره بسیار وسیعی از خوردن، پوشیدن، خواب و غیره را شامل می‌شود. در روایات، قناعت به‌معنای کفاف و رضایت به مقدار نیاز قلمداد شده است. بنابراین از نظر جامع بودن تعاریف، تعریف مسکویه و غزالی در باب قناعت بهترین هستند. زیرا مسکویه قید تمام امور نفسانی را لحاظ نموده است که جامع همه مصادیق قناعت است. در روایات نیز قناعت به نفس نسبت داده شده است: «ألهم نَفْسَكَ الْقَنُوعَ». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵: ۸ / ۲۷۹)

غزالی نیز در تعریف خود حد کفاف را متذکر شده و کلام او تمام موارد را شامل می‌شود. البته از واژه‌هایی که در ادامه تعریف آورده از جمله واژه «تکدی» و «اسراف» برداشت امور مالی می‌گردد زیرا غالباً تکدی در امور مالی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر از دید دیگری به تعاریف قناعت نگاه شود، تعریف مرحوم نراقی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است زیرا ایشان قید

«ملکه نفسانی» را ذکر کرده که نشانگر دقت ایشان به امور اخلاقی است زیرا امور اخلاقی تا به حد ملکه نرسد چندان سودی به حال انسان ندارد. از آنجا که قناعت یک واژه اخلاقی است، زمانی به حال انسان سودبخش است که به حد ملکه درآید؛ چراکه عدم ملکه شدن، گاهی فرد را به زحمت و مشقت دچار کرده و گاهی باعث فراموشی می‌گردد. به‌طور کلی قناعت به‌نوعی صرف نظر کردن از تمام امور نفسانی است. (مسکویه، بی‌تا) به حد کفاف راضی بودن یعنی اگر کمتر از آن را داشته باشد مجبور به تکدی می‌شود و اگر بیشتر داشته باشد به اسراف دچار می‌شود و اگر برابر آن داشته باشد به دین عمل کرده است؛ اما تعیین این حد مشکل است. (انصاریان، ۱۳۸۶: ۱۴۸)

قناعت در واقع نوعی اعتدال و میانه‌روی در مصرف است که شخص دارای آن، حالت توطین نفس داشته و دچار افراط و تفریط که همانا در خست و اسراف تشخیص پیدا می‌کنند، نخواهد شد. امام علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ قَنَعَ بِالْكَفَافِ إِذَا هُوَ إِلَى الْعَفَافِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰: ۴۸) هر کس به اندازه کفاف قناعت کند او را به عفاف خواهد رسانید. بنابراین قناعت از دیدگاه روایات به‌معنای رضایتمندی به مقدار کفاف و نیاز است و بیش از آن، حرص دانسته شده و مورد مذمت قرار گرفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «كُلُّ بَنَاءٍ وَبَالٍ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَا قَلَّ وَكَفَى». (حکیمی، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۴) شاه نعمت‌الله گوید: «اصل چهارم، قناعت است و قانع آن است که از شهوات نفسانی و تمتعات حیوانی پیوسته و ارسته باشد». (طوسی، ۱۳۶۹: ۷۷)

شاعران نیز با آگاهی از فرهنگ و نیازهای معنوی جامعه خویش همواره از سلاح شعر در نمایاندن صلاح منتج به تربیت دینی و اخلاقی انسان‌ها بهره می‌برند. در باب نگارش حاضر یعنی «قناعت»، نیز شاعران زیادی به سادگی اما عمیق، سخن دل را در جویبار اخلاق و ادب، روانه ساخته‌اند.

### کارکردهای قناعت

#### کارکردهای معنوی و تربیتی مشترک

##### ۱. عامل حیات طیبه

شواهد در مثنوی؛ مولونا با طرح حیات مادی و معنوی با تعبیری از دو منظر اوج و حضيض چون گلشن، گولخن و علیین و سرگین، ابتدا عشق وافر به حضرت حق را در سایه پاکی و تفکر متعالی دانسته و در سایه‌سار شیفستگی به حق بی‌پیرایه بودن از آمال‌های دنیوی و قناعت را سبب «حیات طیبه» می‌داند. از نظر وی چهره زرد عاشق در عین برخورداری از سلامت، حتی عقل جالینوس پزشک را به حیرت دچار می‌سازد و این راز و رمز قناعت است که مولوی این جایگاه متعالی را به قناعت در قالب حیات طیبه متصف کرده است:

آن جهان چون ذره زنده‌اند	نکته دانند و سخن گوینده‌اند
هر که را گلشن بود بزم وطن	کی خورد او باده اندر گولخن
جای روح پاک علیین بود	کرم باشدکش وطن سرگین بود
تا که آید لطف بخشایش‌گری	سرخ گردد روی زرد از گوهری
زرد رویی بهترین رنگ‌هاست	زانک اندر انتظار آن لقاست
لیک سرخی بر رخى کان لامع	بهر آن آمد که جانش قانع است
چون ببیند روی زرد بی‌سقم	خیره گردد عقل جالینوس هم

(مولوی، ۱۳۹۴: ۱۷۴/۵)

درواقع انسان در پرتو کسب و آراستگی و التزام به فضایل و از جمله قناعت در مصرف که در سایه بندگی حقیقی خداوند محقق می‌شود، می‌تواند به حیات طیبه در همین دنیا نیز برسد. یکی از راه‌هایی که انسان را وارد دایره حیات طیبه می‌کند، قناعت در مصرف است. یعنی شخصی که رسیدن به کمال حقیقی، هدف و غایت اوست، همیشه خود را بنده خدا می‌داند و خود را ملتزم به کسب هر آنچه که او را به این مقصد می‌رساند، می‌کند. به اوامر، عمل می‌کند و از نواهی اجتناب می‌کند. در حوزه مصرف نیز با توجه به محبوبیت ذاتی فضیلت قناعت و نقشی که هم در نوع و هم در کیفیت مصرف دارد، شخص

سعی در لحاظ آن در زندگی و تقید، در کاربست آن به صورت حقیقی خواهد داشت. تا او را به سعادت و حیات طیبه برساند. ائمه هدی علیهم السلام زندگی همراه قناعت را مصداق حیات طیبه و زندگی گوارا عنوان نموده‌اند چنان که از حضرت علی علیه السلام پرسیدند مقصود از حیات طیبه در آیه «فلنحیینه حیاه طیبه» چیست؟ فرمود: «زندگی با قناعت». (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹) همچنین حضرت علی علیه السلام قناعت‌ورزی را گواراترین و پاکیزه‌ترین گونه زندگی دانسته‌اند: «لقناعه اهناعیش». (تمیمی آمدی: ۱ / ۲۳۲) قناعت گواراترین زندگی است. و نیز در سخن دیگری فرموده‌اند: «اطیبا لعیسا لقناعه؛ قناعت گواراترین زندگی است». (همان: ۲۷۰)

از آنجایی که فرد قانع حقیقت زندگی طیب و پاکیزه را حرکت در مسیر کمالات الهی می‌داند، به مسائل مادی در حد برآورد نیازها بسنده کرده و قناعت‌ورزی می‌کند و به آنچه خداوند روزی‌اش کرده رضایت می‌دهد و خشنود می‌باشد. از این‌روست که پیامبر صلی الله علیه و آله حیات طیب را همان قناعت و رضایت‌مندی به روزی تقسیم‌شده از سوی خداوند می‌داند. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲ / ۶۳۳)

اصولاً حیات طیبه بر دو اصل بنا شده است یکی ایمان و دیگری عمل. حال، مرد و زنی که به خالق جهان و تعالیم او در همه ابعاد و به خصوص معاد، ایمان دارند چون می‌خواهند به هدف نهایی که همان سعادت، قرب و کمال مطلق است برسند، این رسیدن را بعد از ایمان در پرتو انجام وظایف متعددی می‌دانند که به عهده آنها گذاشته شده است. در باب مصرف نیز سعی بر حرکت بر مبنای دستورات شرع توأم با عقل و عقلائیست می‌کنند. دستورات شرع در مقوله مصرف خست و بخل را از یک‌طرف، و اسراف و تبذیر و تجمل را از طرف دیگر محکوم می‌نماید. بنابراین شخص، بهترین مسیر برای حرکت را همان اعتدال در مصرف می‌بیند. روشن‌ترین مصداق آن را هم در قالب قناعت و رضایت به مقدار لازم می‌بیند در نتیجه این شخص در لوی ایمان و عمل که از زیربناهای حیات طیبه است، و به واسطه احراز آنها در مصرف صحیح یقیناً به حیات طیبه می‌رسد.

## ۲. عزت‌آفرینی و سربلندی

شواهد در مثنوی: مولوی در حکایت «عشق صوفی برسفره تهی»، فرمانروایان واقعی قلب‌ها را بدون سرمایه مادی اما پرمفعت یاد می‌کند و با این داستان، عزت ناشی از قناعت را یادآور می‌شود:

صوفی‌ای برمخ روزی سفره دید	چرخ می‌زد جامه‌ها را می‌درید
بوالفضولی گفت او را که چیست؟	سفره‌ای آویخته وزنان تهی ست!
گفت رو رو نقش بی‌معنیستی	تو بجو هستی که عاشق نیستی
آن قنیعی کو ز معنی‌بوی یافت	دست ببریده همی زنبیل بافت
عشق‌نان بی‌نان غذای عاشق است	بندهستی نیست هرکسی صادق است
عاشقان را کار نبود با وجود	عاشقان راهست بی‌سرمایه سود

(مولوی، ۱۳۹۴: ۱۴۱/۳)

این حکایت به مرد صوفی‌ای اشاره دارد که سفره‌ای دید که به میخی آویخته بود و با شادی فریاد می‌زد. فردی با سؤالی مملو از تعجب و کنایه از او می‌پرسد؛ سفره خالی از نان آویخته به میخ، چه ذوق و شوقی دارد؟! صوفی در جواب می‌گوید: تو برو که نقش بی‌معنایی هستی و عاشق نیستی. عشق نان اما بدون نان، غذای عاشق است. آنها سرمایه‌دارانی هستند که بدون سرمایه، ثروتمندند. در ادامه و در بیت آخر با نگاهی ظریف، قناعت را می‌ستاید و می‌گوید: آن فرد قانعی که از معنی (عشق به خدا) بویی بُرد به مقام فرمانروایی می‌رسد، او دست بریده (با قناعت) زنبیل می‌بافد (به همه چیز می‌رسد) و در انجام این کار نیازی به دست (ثروت مادی) ندارد. با تعمق در این فراز آموزنده، می‌توان چنین برداشت کرد کسانی که به ظاهر قدرتی ندارند و از توانایی بی‌بهره‌اند، با قناعت و استقامت خویش، به فرمانروایی حقیقی دست می‌یابند.

عزت‌آفرینی و سربلندی از بنیادی‌ترین کارکردهای معنوی و تربیتی قناعت است؛ به‌گونه‌ای که خداوند سبحان در قرآن کریم به صراحت در این باره سخن گفته و عزت حقیقی را از آن خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان دانسته‌اند: «... وَ لَ لَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَ كِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ». (منافقون / ۸)

اما اینکه این عزت چگونه حاصل می‌شود و برای دستیابی به آن، چه راهی را باید پیمود، در مکتب اسلام به روشنی بدان پرداخته شده است. از این رو پیامبر خاتم<sup>ﷺ</sup> در حدیثی، به صراحت از قناعت به عنوان دستمایه عزت و حریت یاد کرده فرمودند: «عز المؤمن استغناؤه عن الناس و فی القناعة الحرّیة و العز؛ عزت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است و این آزادی و عزت (ناشی از استغنا از خلق) در سایه قناعت به دست می‌آید». (ابی‌فراس، ۱۳۷۸: ۱۶۹)

حضرت علی<sup>ؓ</sup> درباره عزت‌آفرینی قناعت می‌فرماید: «الْقَنَاعَةُ عِزٌّ». (آمدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۵) همچنین در روایت دیگر فرمودند: «الْقَنَاعَةُ أَبْقَى عِزٍّ». (همان: ۱۶۳) آن حضرت در حدیث دیگری درباره کارکرد عزت‌آفرین قناعت و نیز آثار زیان‌بخش حرص و طمع، چنین اشاره می‌فرماید: «مَنْ قَبِعَتْ نَفْسُهُ عِزًّا مُعْسِرًا وَ مَنْ شَرِهَتْ نَفْسُهُ ذُلًّا مُوسِرًا؛ کسی که نفسش قانع باشد، در حالت سختی هم ثروتمندانه زندگی می‌کند و کسی که نفس خویش را حریص بار آورد با وجود داشتن دارایی فراوان هم، ذلیلانه زندگی می‌کند». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵: ۸ / ۲۸۰) همچنین ایشان در سخنی دیگر، درباره کسب عزت از راه قناعت و حکمت، چنین می‌فرماید: «غَنَى الْعَاقِلِ بِحِكْمَتِهِ وَ عِزُّهُ بِقَنَاعَتِهِ؛ توانگری عاقل به حکمت او و عزتش نیز به قناعت اوست». (آمدی، ۱۳۷۸: ۴ / ۳۸۶)

### ۳. گنج حقیقی در مقابل فقر

شواهد در مثنوی: مولونا در حکایتی داستان‌گونه، جایگاه قناعت را به تصویر می‌کشد و آن را از فقر میرا می‌سازد: حکایت از آنجایی شروع می‌شود که زنی اعرابی از تنگی معاش و تهیدستی گله می‌کند و فقر و نداری شوهر خویش را با زبانی تندبازگو می‌کند و از سر ملامت بدو می‌گوید از صفات ویژه عرب‌ها، جنگ و غارت است، ولی تو چنان در چنبر فقر اسیری که رعایت این رسم و سنت دیرین عرب را نیز نمی‌توانی انجام دهی. در نتیجه مالی نداری تا هرگاه مهمانی نزد ما آید از او پذیرایی کنیم و حال آنکه از سنت کهن اعرابیان است که مهمان را بسی عزیز و گرامی دارند. وانگهی اگر مهمان هم برسد ناگزیریم شبانه بر رخت و جامه او نیز دست یغما ببریم! در ادامه می‌سراید:

من فسون تو نخواهم خورد بیش	زن بر او زد بانگ، کای ناموس کیش
رو سخن از، کبر و زخوت مگو	ترهات از دعوی و دعوت بگو
کار و حال خود بین و شرم‌دار	چند حرف طمطراق و کار و بار
روز سرد و برف و آنگه جامه‌تر	کبر زشت و از گدایان زشت‌تر
ای تو را خانه چو بیت عنکبوت	چند دعوی و دم و باد بروت
از قناعت‌ها تو نام آموختی	از قناعت کی تو جان افروختی؟
گنج را تو نمی‌دانی ز رنج	گفت پیغمبر: چیست؟ گنج
تو مزن لاف ای غم و رنج روان	این قناعت نیست جز گنج روان

(مولوی، ۱۳۹۴: ۱ / ۱۹۹)

در این ابیات، مولوی با شیوه‌ای ظریف، ریاکاری با شعار قناعت و در لوای فقر منفی را یادآور می‌شود و می‌گوید ای ریاکار، من افسون تو را بیش از این نخواهم خورد و دیگر آن را نمی‌پذیرم. این قدر قیافه دعوت به حق مگیر و این همه ادعای یاهو مکن و این همه از خودبینی و نخوت حرف مزن.

تا آنجا که به نکته کلیدی بحث می‌رسد و با لحنی سؤالی که جوابش را نیز می‌داند، این‌گونه بیان می‌کند که تو چه وقت از قناعت روح را فروزان کرده‌ای؟! تو از قناعت فقط اسمی و نامی یاد گرفته‌ای، پیامبر<sup>ﷺ</sup> فرمود: قناعت چیست؟ قناعت گنجی پایان‌ناپذیر است، ولی تو گنج را از رنج بازمی‌شناسی، این قناعتی که از آن بی‌بهره‌ای چیزی نیست مگر همان گنج روان، یعنی آن گنجی که سرشار و تمام‌نشده است و در ادامه می‌سراید:

چون قدم با میرو با بگ می‌زنی	چون ملخ را در هوا رگ می‌زنی
------------------------------	-----------------------------

(همان: ۱ / ۲۰۰)

در اینجا مولوی با بینشی عمیق، ثروت مادی و زمینی را با ثروت واقعی مقایسه می‌کند. تو که مدعی هستی که با امیران و بزرگان همراه و هم‌قدم هستی، پس چرا از شدت فقر و نداری به این در و آن در می‌زنی تا غذایی ناگوار و پست پیدا کنی. این حکایت به جایگاه قناعت به‌مثابه گنجی حقیقی در مقابل فقر با نگرشی جدید اشاره می‌کند.

فرد قانع با تدبر در کلام الهی، می‌داند که خداوند روزی‌رسان است و باید فقط در محضر او احساس نیاز کند. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ هیچ جنبنده‌ای بر زمین نیست، مگر این که روزی او را خداوند می‌رساند». (هود / ۶)

هنگامی که نام «گنج» به‌میان می‌آید اکثر نظرگاه‌ها به‌سوی عوامل مادی رهنمون می‌شود، آنجا که بسیاری از آدمیان به‌دنبال جمع‌آوری مال هستند، اما همه مادیات روبه زوال و نابودی‌اند. ولی قناعت، گنجی بزرگ و بی‌پایان است که استفاده کننده از آن را بی‌نیاز می‌گرداند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَا كُنْزٌ إِلَّا غِنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ؛ هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست».

(دستی، ۱۳۸۴: ۱۷۶) در روایتی مشابه از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «قناعت گنجی است که پایان نمی‌پذیرد». (مجلسی، ۱۳۴۰: ۲۱۱)

#### ۴. تقابل با بخل و خساست

شواهد در مثنوی: مولانا، ابتدا در اشعاری مستدل، جایگاه پست بخل و بخیل را یادآوری می‌نماید:

غلّ بخل از دست و گردن دور کن      بخت نو دریاب از چرخ کهن  
(مولوی، ۱۳۹۴: ۴ / ۴۶۵)

در اینجا با نگاهی تربیتی و اخلاقی، دام بخل را در قالب غل بسیار محکمی توصیف می‌کند و در ادامه:

ای خدایا ممسکان را در جهان      تو مده الا زیان اندر زیان  
(همان)

و در ادامه تفاوت معنا دار گداصفتی و قناعت را به تصویر کشیده است:

مادر شه‌زاده گفت از نقص عقل	شرط کفویت بود در عقل نقل
تو ز شُخ و بُخل خواهی، وزدها	تا ببندی پور ما را بر گدا
گفت صالح را گدا گفتن خطاست	کو غنی القلب از دادخواست
در قناعت می‌گریزد از تقی	نز لثیمی و کسل همچون گدا
قَلَّتْی کان از قناعت و زُفَاسْت	آن ز فقر و قَلَّتِ دونان جداشت
حبه‌یی، آن گر بیابد سر نهد	وین ز گنج زر به همت می‌جهد
	(مولوی، ۱۳۹۴: ۴ / ۱۵۴)

مولانا در این ابیات با اشاره به تفاوت عمیق گداصفتی و قناعت، جایگاه رفیع قناعت را نشان می‌دهد؛ آنجا که می‌گوید این درویش به‌دلیل پرهیزگاری رو به قناعت آورده است نه از روی گداصفتی و تنبلی، چون آن گدای پست به یک لقمه آرام گردد و اما این فرد قانع که در باطن بی‌نیاز است، «گنج» را هم نمی‌پذیرد و آن همتی است که، مولوی آن را قدرتی روحانی می‌داند.

قرآن کریم در تفسیر خساست می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ کسانی که زر و سیم گنجینه می‌کنند و آن را هزینه نمی‌کنند و ایشان را از عذابی دردناک خبر ده». (توبه / ۳۴)

اگر به‌معنای قناعت و خساست خوب توجه شود، می‌توان بین این دو خصیصه فاصله انداخت و آنها را از هم به‌طور صحیح شناخت. شاید علت اینکه این دو صفت در کنار هم ذکر می‌شود و مورد سؤال واقع می‌گردد، شباهتی باشد که در این دو است. شباهت آنها، در عدم بهره‌مندی از نعمت‌های دنیاست. اما تفاوت آنها بسیار عمیق است، تفاوتی تربیتی، در حدی که یکی از روی عدم توکل است و دیگری نشانه اوج توکل به خدا و رضایتمندی از پروردگار است.

قناعت به‌معنای بی‌نیازی از دنیا و بسنده کردن به آنچه خداوند متعال عطا نموده می‌باشد، یعنی عدم زیاده‌خواهی،

درحالی‌که در خساست و بخل عدم‌رضایت از خدا موج می‌زند، یعنی چون خدا را رازق نمی‌داند و به او توکل ندارد، می‌ترسد گرفتار شود و زیاده‌خواهی را می‌طلبد. از همین رو امام صادق علیه السلام فرمودند:

اگر شخصی قانع، سوگند یاد کند که دنیا و آخرت را مالک شده است، البته خداوند عزیز، سخن او را تصدیق کرده و سوگند او را امضا و تصحیح خواهد نمود و چگونه می‌توان به قسمت پروردگار متعال راضی نشد، در صورتی‌که خدا می‌فرماید: معشیت دنیوی مردم را در میان آنها، قسمت کرده‌ایم. (انصاریان، ۱۳۸۶: ۱۰ / ۶۶)

حضرت علی علیه السلام نیز، کسانی را که مدعی قناعت‌اند اما اهل تلاش و مجاهده نیستند و به دلیل راحت‌طلبی و خودخواهی، زهد منفی را به جای قناعت برگزیده‌اند، افرادی ناتوان وصف می‌نماید که با احساس حقارت در شخصیت خویش، گداصفتی را زینت خود قرار داده‌اند. (دشتی، ۱۳۸۴: ۸۷)

به تعبیر علامه جعفری:

آنها همواره تلاطمی در درون و طوفانی زیر مجمله دارند، این زهد و قناعت‌پیشگی که مستند به خودخواهی است، به اضافه اینکه منجر به خودباختن می‌گردد، جوشش در راه تحصیل، قدرت برای حیات معقول را هم خنثی می‌نماید. این نوعی مبارزه با خویشتن است که هیچ نتیجه‌ای جز شکست و نابودی ندارد. (جعفری، ۱۳۸۷: ۸۸)

#### ۵. مقابل حرص و عامل آرامش انسان

شواهد در مثنوی: مولانا ابتدا در قالب پند، انسان‌ها را از غرق شدن در طمع برحذر می‌دارد:

یک حکایت گویمت بشنو به هوش	تا بدانی که طمع شد بند گوش
هر که را باشد طمع الکن شود	با طمع کی چشم و دل روشن شود

(مولوی، ۱۳۹۴: ۳ / ۲۹۸)

سپس با کنایه و نگاهی تربیتی می‌سراید:

صد حکایت بشنود مدهوش حرص	در نیاید نکته‌ای در گوش حرص
--------------------------	-----------------------------

(همان، ۲۹۹)

سپس با اشاره به جایگاه رفیع قناعت می‌فرماید:

بند بگسل، باش آزاد ای پسر!	چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه‌یی	چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌یی
کوزه چشم حریصان پر نشد	تا صدف قانع نشد پُر ذر نشد

(مولوی، ۱۳۹۴: ۱ / ۹۶)

\*\*\*

از طمع، هرگز نخوانم من فسون	این طمع را کرده‌ام من سرنگون
حاش الله، طمع من از خلق نیست	از قناعت در دل من عالمی است

(همان: ۱ / ۲۰۲)

از نظر مولوی، دنیا سرشار از اسباب و امکانات است، اما هریک از ما، گنجایش ناچیزی برای بهره‌وری از این امکانات داریم و درست مثل کوزه‌ای است که مقدار کمی از آب دریا را می‌تواند در خود جای دهد. با این حال آن‌که بندها را نمی‌گسلد و آزاد نیست، حرص می‌زند و آرامش ندارد، اما کسی که قانع است، مثل صدفی است که در درونش، مروارید پدید می‌آید. به عبارت دیگر ترک علایق مادی، زمینه ادراک حقایق و آرامش را در درون انسان فراهم می‌کند. مولوی با نگاهی ظریف، مروارید و صدف را مثال می‌زند، از آنجاکه قبلاً اعتقاد داشتند قطره باران، به درون صدف



می‌چکد و تبدیل به مروارید می‌شود.

در دفتر پنجم مثنوی نیز، ابیاتی با همین هدف آمده است:

هم بچیدی دانه مرغ از خرمنش	هم نیفتادی رسن در گردنش
دانه کمتر خور، مکن چندین رفو	چو کلوا خواندی، بخوان لا تُسرفوا
لقمه اندازه خور ای مرد حریص	گرچه باشد لقمه حلوا و خبیص
تاخوری دانه نیفتی تو به دام	این کند علم و قناعت والسلام

(همان: ۵ / ۷۲)

در این ابیات، مولانا با اشاره به آیه «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»، (اعراف / ۳۱) که بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، با یادآوری حرص و عدم آرامش حاصل از آن، اسراف نکردن و قناعت را عامل آرامش می‌داند. حرص و طمع به معنای وسوسه‌های شیطانی است که قرآن کریم، مسلمانان را به دوری از آن بسیار توصیه کرده است. حرص، وسوسه‌ای مذموم است که آدم و حوا را به خوردن میوه ممنوعه کشاند: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى». (طه / ۱۲۰) در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ و آنان که از حرص نفس در امان مانده باشند، آنها به حقیقت رستگاران هستند». (تغابن / ۱۶) به بیان مرحوم نراقی، «قناعت چون باعث اکتفا به مقدار کم و رضایت به آنچه هست می‌شود، عامل آرامش روحی است». (نراقی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

شواهد قابل ملاحظه‌ای از رابطه مستقیم اضطراب و گرایش به دنیا در حکم منبع تهدید وجود دارد. مک‌نالی<sup>۱</sup> در پژوهش آزمایشگاهی خود نتیجه گرفت که افراد مضطرب دارای سوگیری در تفسیر هستند، آنها محرک‌های مبهم به‌ویژه مالی را تهدیدکننده تلقی می‌کنند، اما افرادی که از آرامش روانی برخوردارند، سوگیری واقع‌بینانه دارند و دنیا را هم تهدیدکننده نمی‌دانند. (فرانکن، ۱۳۸۸: ۵۹) با این توضیح باید گفت بین قناعت و آرامش رابطه‌ای مستقیم برقرار است. آرامش نیروی مثبت روحی و روانی است که به‌خودی‌خود حاصل نمی‌شود، بلکه توسط عواملی دیگر حاصل می‌شود. مثلاً رضایت و خرسندی ناشی از قناعت، عاملی آرامش‌آفرین است.

حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> در وصف ستایش یکی از یارانش به نام «حباب بن الارت» می‌فرماید: «خدا رحمت کند حباب را، با کمال میل اسلام آورد و با اختیار هجرت کرد و به اندازه کفایت در معشیت قناعت ورزید و با آرامش روح و روان زندگی کرد». (دثی، ۱۳۸۴: ۸۱) امام در این حدیث، زندگی و روح آرام را، نتیجه منش قناعت‌جویی بیان می‌نماید. پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> می‌فرماید: «از حرص بپرهیزید که پیشینیان شما در نتیجه حرص هلاک شدند، آنها آسایش را از خود و دیگران هم گرفتند». (کریمیان، ۱۳۷۹: ۶۵)

به هر اندازه که روحیه قناعت و کفاف در وجود آدمی نهادینه و عملیاتی شود، به همان اندازه نیز روحیه عزت‌طلبی و رضایتمندی حاصل از این سبک زندگی در وی قوی و بارزتر خواهد شد. بنابراین انسانی که احساس خرسندی و سربلندی در خود می‌کند، به‌سوی ساحل آرامش و آسایش خیال در حرکت خواهد بود؛ زیرا او با قناعت‌طلبی و تهذیب درون، از بسیاری از دغدغه‌های فریبنده، آسوده و برکنار است و دنبال طمع‌ورزی و یا جلب منافع بیشتر و مازاد بر نیاز نیست. از همین روی حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> قناعت را سرلوحه شناسنامه رضایت معرفی کرده می‌فرماید: «الْقَنُوعُ عُنْوَانُ الرِّضَا»؛ قناعتی که موجب رضایت و خشنودی شود، قطعاً آرامش روحی و روانی انسان را نیز به همراه خواهد داشت. (آمدی، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۹۵) همچنین حضرت در حدیثی دیگر چنین می‌فرماید: «ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الرَّاحَةُ؛ نتیجه قناعت، آسودگی است». (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۶)

بنابراین آسایش برآمده از روحیه قناعت و سرافرازی، آدمی را در برابر بسیاری از آسیب‌ها و تلاطمات روحی و اخلاقی، مصونیت بخشیده، زمینه تکامل و تعامل هرچه بیشتر وی در سطوح و ابعاد مختلف جامعه را فراهم می‌سازد. امام صادق<sup>علیه السلام</sup> نیز در همین باره می‌فرماید: «مَنْ قَنَعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَرَاحَ مِنْ أَلَمٍ وَ الْكُذِبِ وَ التَّعَبِ؛ هرکس به مقداری که روزی اوست، قناعت کند از پریشانی، غصه و رنج راحت می‌شود». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۸ / ۳۴۹) درمقابل فرد حریص که در قاموس او قناعت جایی ندارد، راحتی و آسودگی را نخواهد یافت؛ چنان‌که حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> در این باره می‌فرماید: «حَرَمَ الْحَرِصُ الْقَنَاعَةَ فَأَفْتَقَدَ الرَّاحَةَ؛

1. Macnally.

به موازات قناعتی که حریص از آن محروم شده، راحتی و آسایش را نیز از کف داده است». (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۶ / ۲۰)  
 قناعت نه تنها آرامش و آسایش روح و روان آدمی را تضمین و تأمین می‌کند، بلکه ضامن آسودگی تن و سلامتی جسم نیز هست. از این رو مولای متقیان علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الْقَنُوعُ رَاحَةُ الْأَبْدَانِ؛ قناعت، مایه آسایش تن آدمی است». (مجلسی، ۱۳۴۰: ۷۵ / ۱۲۸) تن هرگز آرام نخواهد گرفت تا آنکه از غم و غصه رهایی یابد و بنابر فرمایش آن حضرت، این امر جز به مدد قناعت و کفافی میسر نخواهد شد: «مَنْ قَنَعَ لَمْ يَغْتَمَّ؛ انسان قانع، از غم و غصه رهایی می‌یابد». (آمدی، ۱۳۷۸: ۲ / ۳۳۰)

## ۶. عامل شادی

شواهد در مثنوی:

سرکه مفروش و هزاران جان ببین      از قناعت، غرق بحر انگبین  
 صد هزاران جان تلخی کشِ نگر      همچو گل آغشته اندر گلشکر  
 (مولوی، ۱۳۹۴: ۱ / ۲۰۲)

در این ابیات، مولوی با زبان بی‌زبانی، حرص را با ترش‌رویی مترادف دانسته است که نشان از دل بیمار و اندوهگین است. می‌گوید ترش‌رویی نکن، اگر این کار را نکنی، خواهی دید که مردم قانع، جانشان در دریای لذت و شادی درونی غرق است. و در ادامه با تأکید بیشتر می‌سراید:

ای دریغا مر تو را گنج‌جابدی      تا ز جانم شرح دل پیدا شدی  
 (همان: ۱ / ۲۰۲)

یعنی اگر تو شایستگی برای ادراک این حقیقت (شادی به وسیله قناعت) را داشتی، می‌دیدید که چگونه دل من از این پیوند با رازق اصلی (خداوند) شادمان است. یا آنجاکه می‌سراید:

حاشَ لَهِ طَمَعِ مَنْ مِنْ خَلْقِ نِيسْتِ      از قناعت در دل من عالمی است  
 ز آن که درونشان و رأی ملک و مال      روزی‌ای دارند ژرف از ذوالجلال  
 (همان: ۱ / ۲۰۰)

عامل قناعت را دریایی از شادی می‌داند که در مقابل اندوه زیاده‌خواهی ایستاده است، درویش در اینجا به معنای زهد منفی نیست، چون قناعت را سرمایه‌ای عمیق می‌داند که پیام‌آور شادی و انبساط روح است. شادمانی - ویژگی شایسته انسان‌هاست که از گستره احساسات آنان دست‌چین می‌شود - نشان از نشاط روحی داشته و موجب بردباری آدمی می‌شود. ره‌آورد این صفات سه‌گانه، رهایی انسان از فرسودگی خاطر و دوری از پرمردگی گلبرگ‌های وجود است، که در پرتو آن آرامش، آینده‌نگری و بصیرت افزون‌تری در تصمیم‌گیری‌های فراهم شده و دشواری کمتر و کامیابی بیشتری در زندگی موجب می‌شود. در قرآن کریم نیز آیاتی در باب شادی آمده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْحَةٍ يُحْبَرُونَ؛ اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در گلستانی، شادمان می‌گردند». (روم / ۱۵) در سیره معصومان علیهم السلام نیز عنصر شادی آن‌چنان اهمیت دارد که علاوه بر تأیید آن به بسترسازی، زمینه‌سازی و ایجاد آن نیز توصیه شده است. (کلینی، ۱۳۸۸: ۲ / ۳۶)

یکی از راه‌های ایجاد شادی، «قناعت» است. از آن‌جایی که هنگامی فرد به آنچه در زندگی در اختیار دارد بسنده کرده و زندگی خویش را با توجه به امکانات موجود سامان می‌دهد، سختی‌های بسیاری را از سر می‌گذرانند و از فعالیت‌های طاقت‌فرسا، نگرانی از کمبودها، اظهار نیاز به دیگران، غم و ... آزاد می‌شود، از این رو حضرت علی علیه السلام، راحتی و شادی را یکی از دستاوردهای «قناعت» به‌شمار آورده و می‌فرماید: «تَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْفَرَحُ؛ شادی، نتیجه قناعت است». (خوانساری، ۱۳۷۷: ۲ / ۸۰) یکی از آثار شادی و نشاط این است که روح انسان را انبساط می‌دهد؛ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «شادی باعث انبساط روح و ایجاد وجد می‌شود». (ابن‌عاشور، ۱۳۹۳: ۲۰ / ۶۳) فرانکل در این خصوص می‌گوید: «عامل اصلی انبساط روح، شادی است.

۷. محور توکل، رزق، رضایت

شواهد در مثنوی: حضرت مولانا در دفتر اول و در گفتگوی شیر و نخچیران، باریک‌ترین نکات را از زبان حیوانات بیان می‌دارد:

در حذر شوریدن شور و شرسست	رو توکل کن، توکل بهتر است
گفت آری گر توکل رهبر است	این سبب هم سنت پیغمبر است
گفت پیغمبر به آواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند

(مولوی، ۱۳۹۴: ۴ / ۹۱۲)

سپس با سخنانی مملو از اعتماد به قدرت خداوند در قالب توکل می‌فرماید:

پس بدان که کسب‌ها از ضعف خاست	در توکل تکیه بر غیر خاست
نیست کسبی از توکل خوبتر	چیست از سلیم خود محبوب‌تر

(همان)

در ستایش از رضایت می‌سراید:

گر بیابان پر شود زر و نقود	بی‌رضای حق، جوی نتوان ربود
----------------------------	----------------------------

(همان، ۱۳۹۰: ۶)

در این بیت مولانا به صراحت می‌گوید: بدون خواست و مشیت الهی هیچ کاری انجام نمی‌شود. در ادامه نیز با تمثیلی زیبا از زبان حیوانات، نقش توکل و قناعت، رزق و رضایت را روشن ساخته است:

گفت روبه، جستن رزق حلال	فرض باشد از برای امتثال
عالم اسباب و چیزی بی‌سبب	می‌نیاید، پس مهم باشد طلب
گفت پیغمبر که بر رزق ای فتا	در فرو بسته است و بر در قفل‌ها
جنبش آمد شدها و اکتساب	هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب
بی‌کلید این در گشادن راه نیست	بی‌طلب نان، بیت‌الله نیست

(مولوی، ۱۳۹۴: ۵ / ۱۱۷)

در ابیات پیش‌گفته روباه که نماد حرص و زیاده‌خواهی است، می‌گوید کسب رزق باید با تلاش بیش‌ازحد صورت گیرد و ظاهراً دل‌خوشی از قناعت متأثر از توکل ندارد.

اما خر، (نماد قناعت)، نقش توکل، قناعت و رزق را پررنگ می‌سازد:

گفت: از ضَعْفِ توکل باشد آن	ورنه بدهد نان کسی که داد جان
هر که جوید پادشاهی و ظفر	کم نیابد لقمه نان ای پسر!
دام و دد، جمله، همه آکال رزق	نه پی کسب‌اند، نه حمال رزق
جمله را رزاق روزی می‌دهد	قسمت هریک به پیشش می‌نهد
رزق آید پیش هر که قانع است	رزق و روزی نز درب صانع است

(همان، ۱۱۸ / ۵)

دگر بار روباه، (نماد حرص)، در پی پاسخ برمی‌آید و آیه یأس می‌خواند!

گفت روبه: آن توکل نادر است  
گردد نادرگشتن از نادانی است  
چو قناعت را پیمبر گنج گفت  
حد خود بشناس و بر بالا مپر

کم کسی اندر توکل ماهر است  
هرکسی را کی ره سلطانی است؟  
هرکسی را کی رسد گنج نهفت؟  
تا نیفتی در نشیب شور و شر  
(همان: ۵ / ۱۱۹)

خر (نماد قناعت) پاسخ می‌دهد:

گفت این معکوس می‌گویی بدان  
از قناعت هیچ کس بی‌جان نشد

شور و شر از طمع آید سوی جان  
از حریصی هیچ کس سلطان نشد  
(همان: ۵ / ۱۲۰)

نداشتن توکل و جستجوی رزق با طمع همراه است و آدمی را به دردسر می‌اندازد، اما با وجود قناعت درخواست از توکل، هیچ‌کسی نابود نمی‌شود و رضایت و رزق از این طریق حاصل می‌گردد، در مقابل حرص و زیاده‌روی نشئت گرفته از عدم توکل، رضایت و رزق را به همراه ندارد.

اعتقاد به اینکه خداوند روزی‌رسان همه خلائق است، انسان را از حرص و طمع بازمی‌دارد. بنابراین باید با توکل به خدا، رزق و رضایت را با هم بخواهیم. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق / ۲) و یا در ادامه می‌فرماید: «وَبَرِّئُكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَخْتَسِبُ». (طلاق / ۳) قرآن کریم در جایی دیگر به روشنی رضایت از رزق الهی را در قالب شکر یادآور می‌شود و در ضمن حلال و پاکیزه بودن نعمت را گوشزد می‌نماید. اگر قناعت وجود داشته باشد، خیلی از طمع‌ها و متعاقب آن حرام بودن مال اتفاق نمی‌افتد: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ؛ پس از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به‌جای آورید». (نحل / ۱۱۴) بنابراین خداوند روزی را نصیب کسانی خواهد کرد که شکرگزار و راضی هستند. از این‌جهت عرفا و مشایخ توکل را اعتماد و امید به خدا معنی کرده‌اند، امیدی که مبدأ آن حُسن ظن به خدا و منتهایش آرامش و اطمینان قلبی است. (سراج، ۱۳۸۲: ۳۳)

عارف بزرگ سهل بن عبدالله تستری در مورد ارتباط توکل، قناعت و رضایت می‌گوید: «پاکدامنی سرآغاز زهد، زهد سرآغاز توکل و قناعت آغاز مقام خشنودی می‌باشد». (صدری‌نیا، ۱۳۸۱: ۹۵) غزالی در مورد توکل و ارتباط آن با حرص و قناعت می‌گوید: «توکل حالتی است که در انسان، حرص را از بین می‌برد و قناعت و رضایت را زنده می‌گرداند». (غزالی، ۱۳۷۷: ۲۰۱)

## نتیجه

از میان شاعران اخلاق‌گرای ادب فارسی، مولوی هنرمندی است که نظیر که آموزش‌های اخلاقی خود را با ذکر حکایات و تمثیل در ذهن مخاطب ماندگار می‌سازد و عصاره تجربیات خویش را با رنگ‌وبوی آموزه‌های اسلامی درمی‌آمیزد. مولانا، قالب داستان‌های خود را وسیله‌ای برای بیان و تعلیم اندیشه‌های اخلاقی خویش برمی‌گزیند و با استفاده از تمثیل آن را به خواننده، بهتر و مؤثرتر انتقال می‌دهد. او با تکیه بر ظاهر داستان و با در نظر داشتن لایه‌های پنهان قصه، بر معنای باطنی آن تأکید می‌ورزد و این نکته را یادآور می‌شود که داستان به‌مثابه پیمان‌های است که گوهر معنی در آن ریخته شده است. معنایی که در آغاز به سادگی قابل رؤیت نیست و چون روح در کالبد مثنوی دمیده شده است.

بی‌گمان بهره‌گیری او از مضامین قرآنی و احادیث ناشی از آشنایی کامل و عمیق شاعر با معارف اسلامی و ژرف‌نگری همه جانبه او در این زمینه بوده است. تطبیق نظرگاه‌های مولوی با آیات و روایات دینی در باب قناعت، سرفصل‌های تازه‌ای فراروی ما قرار می‌دهد. از آنجاکه برترین ویژگی قناعت به حیات طیبه اشاره دارد، مولوی با طرح تعبیری تازه و پارادوکس‌وار از زندگی مادی و معنوی، حیات طیبه را در قالب بسیار زیبایی به قناعت متصف کرده‌است؛ بی‌پیرایه بودن از آمال دنیوی و سیر به سوی زندگی پاک را در سایه قناعت می‌داند، همان‌گونه که در ادامه با طرح دو نوع فرمانروایی (مادی، معنوی)، فرمانروایی بر دل‌ها را مستلزم بهره‌گیری از قناعت می‌داند و عزت واقعی انسان را یادآور می‌گردد.

اتصال گنج حقیقی به قناعت، دیگر فریاد رسایی است که مولوی با بهره‌گیری از مضمون حدیث پیامبر اسلام سرمی‌دهد. به‌راستی مثنوی، معنوی است. یکی از آسیب‌هایی که جامعه اسلامی با آن مواجه است، سوءبرداشت از مفهوم قناعت است؛ آنجا که خساست و گداصفتی را مرادف با قناعت می‌دانند، مولوی به‌روشنی، این تفاوت عمیق را نشان می‌دهد، همتی که فرد قانع به‌واسطه پرهیزگاری پیشه می‌کند، نقطه‌متقابل گداصفتی است که عاری از پرهیزگاری است.

کوزه چشم حریصان پُر نشد تا صدف قانع نشد، پُر دُر نشد

گویای تقابل قناعت با رذیله پرخطر حرص با تعابیری بدیع می‌باشد، که این خود آرامش روح و شخصیت را به ارمغان می‌آورد. مولوی با تکیه بر آیات و روایات دینی و در حکایتی ساده اما عمیق و تمثیل‌وار، پیوستار، قناعت، توکل، رزق و رضایت را ترسیم می‌کند. مولوی در آنجا در دسرهای ناشی از طمع و عدم توکل را یادآوری می‌کند و در مقابل قناعت برخواسته از توکل را عامل سرزندگی و نقطه متضاد و نابودی و عامل رزق واقعی می‌داند. با این تفاسیر روشن می‌شود که تعالیم اخلاقی در مثنوی برگرفته از تعالیم اسلامی است. وی مبانی اسلام را با جان و دل پذیرفته و در زندگی‌اش عملی کرده و آنها را در قالب شعر و زبان قابل فهم تفسیر می‌کند. در واقع مثنوی، روح منظوم قرآن است، پژوهش حاضر کوشیده است تا حدودی رابطه عمیق میان رشته‌های ادبیات فارسی با علوم دینی را روشن می‌سازد. پیشنهاد نگارنده آن است که چنین مطالعات تطبیقی‌ای، جهت تبیین مفاهیم مهم اخلاقی، دینی و برون‌رفت از سوءبرداشت‌های احتمالی، بیش‌ازپیش استمرار یابد.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آقاخانلو، امیر، ۱۳۸۷، *تحلیل استنادی: کارکردها، ظرفیت، تعریف‌ها، قم، حوزه و پژوهش*، ص ۹۶-۳۶.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۳۹۳ ق، *تفسیر التحرير و التنویر، تونس، مؤسسه التونسیه*.
۴. استعلامی، محمد، ۱۳۹۴، *مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مقدمه، تصحیح متن، تهران، سخن*، چ ۱۰.
۵. انصاریان، حسین، ۱۳۸۶، *عرفان اسلامی، قم، نشر دارالعرفان*.
۶. بارانی، محمد، ۱۳۹۱، «مثنوی دریای فضایل تربیتی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال چهارم، شماره ۱۳، ص ۸۶-۶۳.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۰، *غررالحکم و دررالحکم*، ترجمه و شرح خوانساری تصحیح حسینی ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۷، *شرح نهج‌البلاغه*، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، چ ۶.
۹. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین، ۱۳۹۴، *دیوان غزل*، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، کتابخانه زوار.
۱۰. حرعاملی، محمد، ۱۲۵۸ ق، *وسایل الشیعه*، بیروت، داراحیاء.
۱۱. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۷۶، *الحیاء*، ترجمه احمد آرام، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. خوانساری، جمال‌الدین، ۱۳۷۷، *شرح غررالحکم و دررالحکم*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. دشتی، محمد، ۱۳۸۴، *ترجمه نهج‌البلاغه*، تهران، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چ ۱۸.
۱۴. راغب‌اصفهان‌ی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ۱۳۸۶، *مفردات قرآن*، ترجمه مصطفی رحیمی‌نیا، تهران، سبحان، چ ۱.
۱۵. زمانی، کریم، ۱۳۷۴، *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران، اطلاعات.
۱۶. زمخشری جارالله، ۱۳۸۹، *کشاف*، ترجمه مسعود انصاری، تهران، نشر ققنوس.
۱۷. سراج، ابونصر، ۱۳۸۲، *اللمع فی التصوف*، ترجمه مهدی محبتی، تهران، اساطیر.
۱۸. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، ۱۳۹۲، *بوستان سعدی*، تصحیح فروغی، تهران، نشر طلایه، چ ۲.
۱۹. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۷، *تازیان‌های سلوک*، تهران، آگاه، چ ۱.
۲۰. صدری‌نیا، باقر، ۱۳۸۱، *فرهنگ مأثورات متون عرفانی*، تهران، سخن.

۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۹، *اخلاق ناصری*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، زر.
۲۳. غزالی، محمد، ۱۳۷۷، *احیاء علوم الدین*، ترجمه محمد خوارزمی، تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی.
۲۴. فرانکل، ویکتور، ۱۳۸۶، *انسان در جستجوی معنی*، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، تهران، درسا، چ ۱۸.
۲۵. فرانکن، رابرت ای، ۱۳۸۸، *انگیزش و هیجان*، ترجمه حسن شمس اسفندآبادی، تهران، نشرنی، چ ۲.
۲۶. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۸، *شاهنامه بر اساس نسخه مسکو*، تهران، اقبال، چ ۴.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸، *اصول کافی*، ترجمه جواد مصطفوی، تهران، ولی عصر، چ ۳.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۴۰، *بحارالانوار*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۹. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۵، *میزان الحکمه*، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دار الحدیث، چ ۶.
۳۰. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۱. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۹۴، *مثنوی معنوی*، تصحیح محمد استعلامی، تهران، سخن، چ ۱۰.
۳۲. نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۷، *جامع السعادات*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، حکمت.